

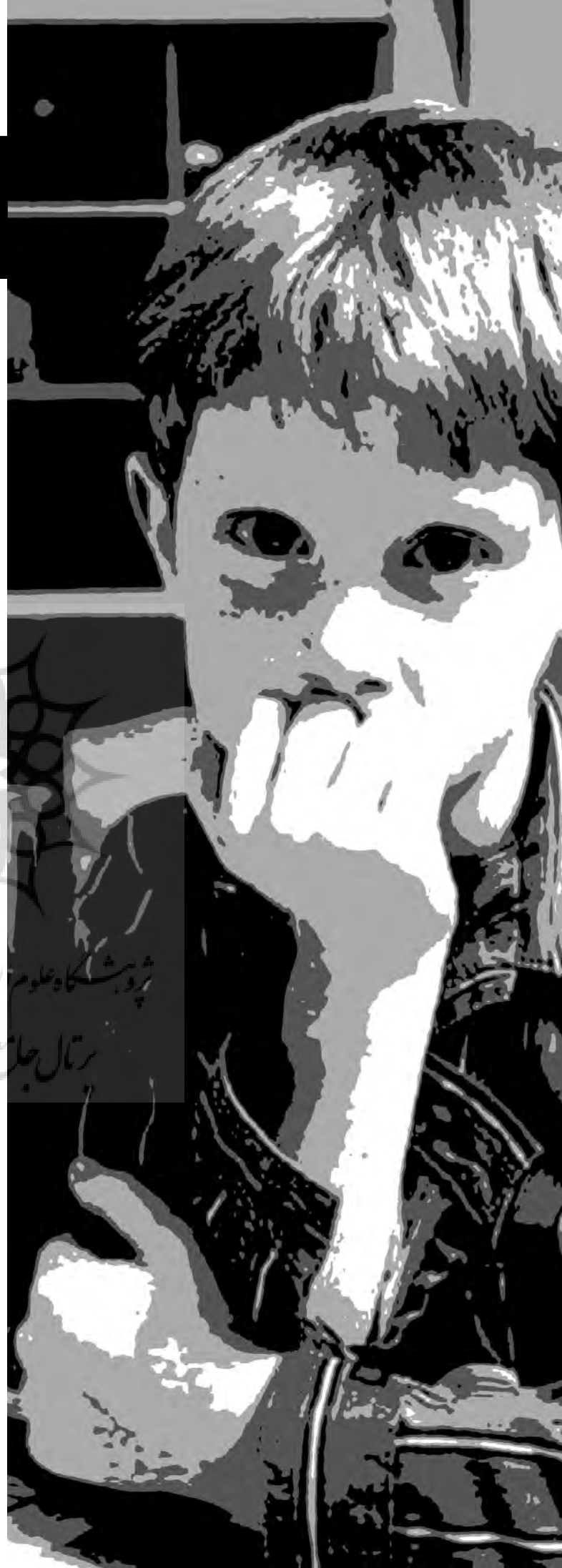
دنیای ترسناک بینندگان خردسال تلویزیون!

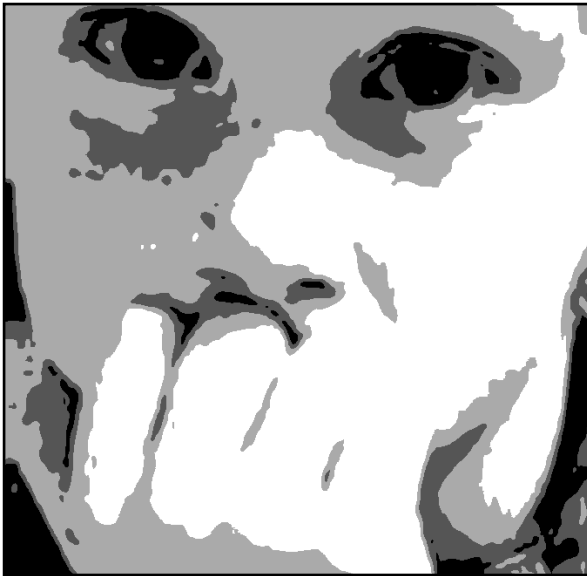
دکتر جرج گریز
بهستا رضاپور

مقاله‌های زیادی در مورد تأثیر خشونت و دیدن صحنه‌های خشن در رسانه‌ها منتشر شده است. اغلب نویسندگان این مقالات معتقدند که دیدن صحنه‌های خشن، تأثیر نامطلوبی روی رفتارهای انسان و به طور خاص بر کودکان دارد. آنان معتقدند که بچه‌ها از این صحنه‌ها تقلید می‌کنند و زشتی اعمال خشن در لباس قهرمانان‌شان، برایشان از بین می‌رود. اما واقعیت بسیار تلخ و ترس برانگیزتر از چیزی است که در مقالات دوستان منتقد ما دیده می‌شود. تجربه دنیای پر از نشانه‌های تلویزیونی و سینمایی و تأثیر نشانه‌های خشن بر روحیات کودکان و شکل‌گیری ویژگی‌های یک نسل در تحقیقات ما، بسیار خطرناک‌تر و جدی‌تر از یک مقاله چند صفحه‌ای کوتاه است.

در اغلب جوامع، تلویزیون قدرت برتر و مسلط در بین رسانه‌هاست و تنها عامل محدود کننده تلویزیون در اکثر جوامع، قدرت‌های حاکمی هستند که قوانین محدود کننده‌ای اعمال می‌کنند. شاید وجود این قوانین در سال‌های گذشته، می‌توانست تأثیرهای نامطلوب فیلم‌های خشن و یا دارای مشکلات دیگر بر کودکان را محدود کند ولی این روزها با گسترش سرویس‌های ویدئویی خانگی و دسترسی آسان به فیلم‌های گوناگون، تلویزیون به عنوان یک جعبه جادویی پخش کننده، از کنترل اغلب دولت‌ها خارج شده است و کنترل تأثیرات آن بر کودکان، تقریباً ناممکن به نظر می‌رسد.

دیدن یک فیلم خشن، تأثیر دوگانه‌ای بر روحیه کودک می‌گذارد. در این فیلم‌ها همیشه یک قربانی وجود دارد که در اثر خشونت دیگران نابود می‌شود و یا به شدت صدمه می‌بیند. این قربانی ممکن است از ویژگی‌های مثبت فراوانی برخوردار باشد؛ مثلاً ممکن است شخصیتی بسیار پاک، بی‌گناه، دوست‌داشتنی و مهربان باشد. رویکرد یک بزرگسال، پس از دیدن یک فیلم خشن، تنها یک بعد دارد. یک بزرگسال قادر است یا نسبت به شخصیت قربانی حساس شود و برای او دل بسوزاند و یا از اعمال قدرت شخصیت خشن لذت ببرد و سرگرم شود. اما همان‌طور که قبلاً مطرح شد،





**کودک خشونت را به عنوان تنها وسیله
محافظت از خود می‌شناسد؛
چرا که طبق روایت فیلم‌ها، جامعه
نمی‌تواند از قربانی شدن او
در جایگاه شخصیت قربانی جلوگیری کند
و او ناچار باید زیر چتر خشونت بایستد
و برای حفظ خود، دیگران را
نابود کند**

یک معتاد به تلویزیون هستید، به دوازده سالگی‌تان برگردید. به احتمال زیاد شما در حدود ۱۲ سالگی، حداقل ۶ ساعت در روز پای تلویزیون می‌نشستید. درست است، هیچ پدر و مادری در نسل شما، اجازه ۶ ساعت نشستن پای تلویزیون را به شما نمی‌داده است، ولی یک کودک ۱۲ ساله امروزی با جافتادن تلویزیون، ویدئو، VCD، DVD و کامپیوتر، حداقل روزی ۶ ساعت از وقت خود را با زل زدن به یک صفحه کوچک می‌گذراند. نکته این جاست که عادت تماشای صفحه مانیتور و یا تلویزیون، جزء عادات دوران کودکی نیست و با بزرگ‌تر شدن از میان نمی‌رود. یعنی بچه‌های امروزی بیش از بچه‌های ۵۰ سال پیش، در معرض نفوذ دنیای صنعتی و مجازی هستند که تفاوت‌های فاحشی با دنیای واقعی دارد. تقریباً در هر خانه‌ای یک دستگاه تلویزیون و یک دستگاه پخش ویدئو و یا VCD وجود دارد و برای استفاده از این دستگاه، خلاف مجله و کتاب و روزنامه، هیچ نیازی به داشتن سواد ادبی و یا حتی سواد خواندن و نوشتن نیست؛ و باز خلاف رادیو، مخاطب همه آن‌چه را که می‌شنود، می‌بیند؛ بدون این که به صرف هزینه‌های کلان نیاز داشته باشد.

خطایی که بسیاری از والدین مرتکب می‌شوند هم از این واقعیت نشأت می‌گیرد و آن‌ها ترجیح می‌دهند به جای صرف هزینه برای سرگرم کردن

در مورد کودکان تأثیر دارای نوعی دوگانگی میان خودآگاه و ناخودآگاه کودک است.

به این معنا که در مواجهه با یک فیلم خشن، کودک با خودآگاهی نسبت به شخصیت خشن، احساس تنفر و خشم پیدا می‌کند، اما از سوی دیگر کودکان در مواجهه با یک فیلم، خود را به جای شخصیت اصلی قرار می‌دهند. بنابراین، ناخودآگاه کودک در برابر قرارگیری او در جایگاه قربانی، واکنش نشان می‌دهد و با وجود تمام خصوصیات مثبت قربانی، ذهن کودک از نزدیک شدن به او هراس دارد؛ چرا که در ناخودآگاهی داشتن چنین ویژگی‌های شخصیتی را مترادف با قربانی شدن می‌گیرد. در این حالت، کودک ناچار است برای انتخاب الگویش در فیلم، به شخصیت خشن روی بیاورد و انجام اعمال خشونت‌آمیز، تجربه آن‌ها و تقلید از کارهایشان را به عنوان دیوار حفاظتی خود بشناسد.

خلاف تصور بزرگ‌ترها، کودکان به خوبی قادرند با صحنه‌ها و شخصیت‌های فرعی فیلم ارتباط برقرار کنند. آن‌ها بلافاصله به نکته مهمی که ممکن است بزرگ‌ترها در فیلم ندیده باشند، توجه می‌کنند و آن نکته این است که جامعه‌ای که قصه فیلم در آن رخ داده، خشونت را پذیرفته و هیچ کاری برای قربانی نکرده است.

بنابراین، واکنش ناخودآگاه کودک، نسبت به این پس زمینه فکری، به این شکل بیرونی تظاهر می‌کند که او خشونت را به عنوان تنها وسیله محافظت از خود می‌شناسد؛ چرا که طبق روایت فیلم‌ها، جامعه نمی‌تواند از قربانی شدن او در جایگاه شخصیت قربانی جلوگیری کند و او ناچار باید زیر چتر خشونت بایستد و برای حفظ خود، دیگران را نابود کند.

این مسئله آن قدر جدی است که حتی در مورد بزرگسالان هم مشاهده می‌شود. تحقیقات ثابت کرده بزرگسالانی که بیش از حد تلویزیون نگاه می‌کنند، دنیای واقعی را بسیار رعب‌آورتر و خطرناک‌تر از آن‌چه هست، می‌بینند. چنین بینندگانی خیلی سخت‌تر به دیگران اعتماد می‌کنند و دوستان کم‌تری دارند. در مورد کودکان هم همین مسئله وجود دارد. دیدن مداوم فیلم‌های خشن، حس بی‌اعتمادی نسبت به دیگران را در کودکان افزایش می‌دهد. بچه‌ها در وهله اول، به سبب ترس و بعد از آن به علت جای‌گیری این ترس در اعماق وجودشان، از همسالان‌شان حذر و از جانب آن‌ها احساس خطر می‌کنند. این موضوع در سنین کودکی، بسیار خطرناک‌تر از دوران بزرگسالی است؛ چرا که پایه‌های روابط اجتماعی بزرگسالان، در سنین کودکی ریخته می‌شود و کودکان مخاطب آثار خشن، بیش از همه از برقراری ارتباط‌های موفق اجتماعی ناتوان هستند.

مخاطبان خردسال امروز فیلم‌های خشن، بیشترین تماس گیرندگان با پلیس در فردایی نزدیک هستند. فیلم‌های خشن، به سبب هم‌چشمی کودکانه برای عقب نیفتادن از دیگران، بین کودکان دست به دست می‌گردد و خطر به وجود آمدن نسلی هراسان و پر از احساس ناامنی را دامن می‌زند. اشکال کار این جاست که هیچ دولتی قادر به محدود کردن نمایش‌های خانگی فیلم‌های گوناگون نیست و تاکنون تحقیقات جامعی برای یافتن جایگزین مناسبی به جای این فیلم‌های هیجان‌انگیز و پرخطر پیدا نشده است.

تلویزیون برای متولدین سال‌های قبل از ۱۹۵۰ بی‌خطر است. چرا که آن‌ها سنین رشد خود را بدون تأثیرگیری از این وسیله گذرانده‌اند. اگر شما

کودک، او را به تماشای تلویزیون عادت دهند. از نظر این والدین، کودکان با تماشای تلویزیون کمتر از محیط خانه بیرون می‌روند و یا سر و صدا می‌کنند. آن‌ها توجه ندارند که در بسیاری موارد، الگوهای رفتاری برنامه‌ها و یا فیلم‌هایی که بچه‌ها در خانه می‌بینند، بسیار خطرناک‌تر از رفت و آمد آن‌ها با همسالان‌شان است. وقتی کودکان را با تلویزیون در خانه تنها می‌گذارید، غارنشینی را تصور کنید که با یک دستگاه تلویزیون، در غارش تنها مانده است و تنها نقطه ارتباطی او با دنیای خارج و تجربه سیال زندگی، صفحه کوچکی است که باید به آن چشم بدوزد. دانش چنین موجودی از جهان، محدود به تصاویری است که در تلویزیون می‌بیند. تفسیرها و داوری‌های او از جهان، تفسیرها و داوری‌های برنامه‌های تلویزیونی است و نگرش او به طبیعت انسانی، با نگرش برنامه‌های روان‌شناسانه تلویزیون مطابقت دارد. هدف از طرح این مثال، بررسی شباهت‌های موقعیت کودک و غارنشین مزبور، در برابر تلویزیون است. بچه‌ها به واسطه سن‌شان، هنوز

نکته بعدی در مورد تأثیر منفی تلویزیون بر رشد روانی کودکان است. شخصیت‌های دنیای واقعی، شخصیت‌هایی چند پهلو و پیچیده‌اند، ولی در تمام دنیا و در همه برنامه‌های تلویزیونی دنیا، شخصیت‌ها، به سوی یک بعدی شدن می‌روند؛ یعنی تلویزیون در مقابل سینما، کمتر به پردازش شخصیت‌ها و پیچیدگی آن‌ها می‌پردازد. این موضوع، بیشتر برای این است که بزرگسالان پای تلویزیون می‌نشینند تا سرگرم شوند. تلویزیون قرار است وقت استراحت بزرگسالان را پوشش دهد. بنابراین، در برنامه‌های تلویزیونی حدالمقدور از خسته کردن ذهن مخاطب و درگیر کردن او با شخصیت‌ها و کنش‌های پیچیده حذر می‌شود. در حالی که کودکان با دیدن تلویزیون، به دنبال یافتن الگوهای هستند که به رفتارهای آن‌ها جهت دهد. به همین سبب، کودکانی که زیاد تلویزیون می‌بینند، بسیار بیشتر از سایر کودکان از واقعیات زندگانی بی‌خبرند و در برقراری روابط اجتماعی درست، دچار مشکل می‌شوند.

اغلب کسانی که روزانه ۲ ساعت پای تلویزیون می‌نشینند، عادات تماشای مشخصی دارند؛ یعنی با برنامه‌ریزی قبلی، کانال‌های خاصی را می‌بینند و از برنامه‌های دیگری صرف‌نظر می‌کنند.

در اغلب فیلم‌ها صحنه‌های فراوان خشونت وجود دارد. مثلاً قصه بیش از نیمی از فیلم‌های تلویزیونی، در مورد درگیر شدن با خشونت و یا گریز از دست تبهکاران است.

بسیار درصد دیگر فیلم‌ها به موضوع قانون‌شکنی و خلاف‌کاری و تعقیب و گریز مربوط می‌شود. در حالی که در دنیای واقعی، درصد خشونت، گریز از دست تبهکاران و خلاف‌کاری‌ها عجیب و غریب، حدود یک درصد است. در واقع مخاطبان خردسال تلویزیون، با تجارب اندک‌شان از زندگی واقعی، هر روز حداقل نوزده درصد بیشتر از دیگران خبرهای بد می‌شنوند و در ماجراهای هراس‌انگیز و خشونت‌بار، درگیر می‌شوند. بنابراین، اگر کودک خردسال ما از تاریکی و از غریبه‌ها می‌ترسد و با کسی دوست نمی‌شود، بهتر است به برنامه تلویزیون دیدن او هم توجه کنیم و از همه مهم‌تر این‌که تغییر رفتار کودک و تغییر شخصیت او، اتفاقی فوری و سریع نیست که والدین ناگهان با آن مواجه شوند و بتوانند فوراً برایش تصمیمی بگیرند. این اتفاق آرام آرام و حتی در طول سال‌هایتمادی رخ می‌دهد و مقابله با آن کار ساده‌ای نیست. به علاوه، تماشای فیلم‌های خشن، ظرفیت کودکان در برابر خشونت را افزایش می‌دهد. این افزایش ظرفیت، باعث کم شدن واکنش‌های بچه‌ها و بزرگسالان آینده نسبت به ظلم‌ها، بی‌عدالتی‌ها و نازیبایی‌های زندگی می‌شود.

با یک مثال ساده می‌توان عمق مطلب را بیان کرد. آیا واکنش مردم امروز در برابر کسی که کنار خیابان افتاده است، با واکنش مردم ۵۰ سال پیش در برابر همین موقعیت مشابه است؟ این توانایی دیدن لحظات به دو گذشتن از کنار آن، ریشه‌های زیادی دارد، ولی یکی از اصلی‌ترین ریشه‌های آن تماشای برنامه‌های تلویزیون در کودکی آدم‌هاست؛ چرا که آن‌ها در دوران کودکی آموخته‌اند که به بدی‌ها چشم بدوزند، بی‌آن‌که از آن‌ها انتظار واکنشی وجود داشته باشد. هیچ‌کس از کودکی انتظار ندارد که به خاطر شخصیت قربانی در تلویزیون، واکنشی نشان دهد و همه چیز در دنیای مجازی رخ می‌دهد؛ اتفاقی که در سنین بزرگسالی همان کودک، با دنیای واقعی تلفیق می‌شود.

شخصیت‌های دنیای واقعی،

شخصیت‌هایی چند پهلو و پیچیده‌اند،

ولی در تمام دنیا و در همه

برنامه‌های تلویزیونی دنیا، شخصیت‌ها،

به سوی یک بعدی شدن می‌روند؛

یعنی تلویزیون در مقابل سینما،

کم‌تر به پردازش شخصیت‌ها و

پیچیدگی آن‌ها می‌پردازد

با مسائل اجتماعی درگیر نشده‌اند و اصولاً در تصمیم‌گیری‌های جدی جوامع لحاظ نمی‌شوند. بنابراین، خود کودک به مثابه غارنشین مثال ماست که غالب دریافت‌هایش را از رسانه‌های می‌گیرد که برای او نیست.

صحنه‌های فیلم‌های امروزی، حتی برای بسیاری از بزرگسالان هم تجربه‌پذیر نیست. مثلاً بسیاری از بزرگسالان تا حالا در چاه‌های فاضلاب قدم زده‌اند و یا پای‌شان به زندان نرسیده است، ولی تأثیر این صحنه‌ها بر بزرگسالان، کنترل شده‌تر از کودکان است. مثلاً بزرگسالان زیادی به فیلم‌های مربوط به زندان‌ها علاقه‌مندند. یکی از دلایل این علاقه، ناشناخته بودن محیط زندان برای بسیاری از بزرگسالان است که با تحریک حس کنجکاوی آنان، ایشان را پای تلویزیون‌ها می‌نشانند. اما در مورد کودکان ماجرا به گونه دیگری است. کودکان نسبت به تجربه‌های عادی زندگی هم به اندازه تجربه‌های خاص بیگانه هستند. برای یک کودک ۵ ساله، مدرسه همان قدر غریب و بیگانه است که اعماق یک چاه سر باز و تفکیک این صحنه‌ها برای کودکان دشوار است. آن‌ها همان قدر که رفتن به مدرسه را در دسترس می‌دانند، ممکن است پریدن در چاه را هم بی‌خطر فرض کنند؛ چرا که الگوی ارائه شده در تلویزیون، در چاه پریدن و سفری شگفت‌آور و هیجان‌انگیز داشته است.